

ایشی: بازپسین وحشی خوب

نوشته آلفره مترو

بزرگترین کار وی در آن هنگام صورت گرفت که همراه با دوستانش به دیدار دره‌ای شناخت که با آخرین افراد «یاهی» در آن به سر می‌برد و سپس در همین ناحیه تنها و سرگردان مانده بود. این حادثه برای نژادشناسان آزمایشی بینظیر بود: دریافتند که طبیعت را با چشمان یک شکارچی دوران نوسنگی مشاهده کنند. هرچه ایشی بیشتر به داخل جنگلهایی که آنها را بخوبی می‌شناخت نفوذ می‌کرد، یادگارهای کهن بیشتر به ذهن او باز می‌گشت. ولی کم‌کم به جای خوشی حاصل از دیدار سرزمینی که با آن آشنا بود، حالت بی‌بصری برای ترک کردن همین سرزمین در او پیدا شد. به همین جهت با خوشحالی تمام به قطاری گام نهاد که او را از آن سرزمین دور می‌کرد.

ایشی بسنیه‌ای آهنین داشت، ولی در برابر بیماریهای سفیدپوستان مصونیت پیدا نکرده بود. همه تلاشهایی که برای درمان کردن بیماری سل او که در چهارمین سال اقامت در میان سفیدپوستان به آن مبتلا شده بود صورت گرفت، بی‌نتیجه ماند. هنگامی که دوستانش به نزدیک بودن پایان عمر او یقین حاصل کردند، برای مراعات رسم هندیشمردگان که دوست دارند در خانه خود تسلیم مرگ شوند، او را به موزه نژادشناسی منتقل کردند که «خانه» او بود؛ بی‌ناله و شکایتی از دنیا رفت. دوستان نژادشناس وی تکلیف خود را آن دلنستند که همچون خانواده ایشی پس از مرگ با جسد او رفتار کنند، و به همین جهت او را با کمال و سپرش سوزاندند. بر روی شیشه‌ای که خاکستر او در آن نگاهداری می‌شود، چنین نوشته است: «ایشی، آخرین هندیشمرد یانا، ۱۹۱۶». ■

فوریه ۱۹۶۳

هندیشمردگان کالیفرنیا گذرانده بود. وی تلگرافی از کلانتر خواست که یکی از همکاران او یعنی استاد واترمن را برای گفتگو درباره آن زندانی بپذیرد. واترمن که با ایشی روبه‌رو شد، شروع به خواندن فهرستی از کلمات به زبان قبایلی کرد که پیش از آن در این ناحیه از کالیفرنیا زندگی می‌کردند. ایشی با بردباری به آن کلمات گوش فرامی‌داد ولی هیچ اثری که بر فهم وی از آنچه شنیده است دلالت داشته باشد، بر چهره او آشکار نمی‌شد. واترمن که مأیوس شده و نزدیک بود که از ادامه دادن به تحقیق خود منصرف شود، ناگهان با تلفظ کردن کلمه «سیونی»، همزمان با در دست گرفتن چوب‌تختی که ایشی بر آن نشسته بود، متوجه شد که چهره او روشن شده است. این کلمه را بار دیگر تکرار کرد. هر دو مرد که از اهمیت حادثه آگاه بودند، با شوق تمام به زدن چوب با دست پرداختند و فریاد کردند: «سیونی»، «سیونی». راز تاحدی گشوده شد. ایشی می‌توانست، هر چند ناقص، با یک انسان سفید (که او را همچون یک هندیشمرد در نظر می‌گرفت) رابطه برقرار کند. دیگر تنها نبود و نگاهش که به نگاه یک «جانور شکار شده» می‌مانست دگرگون شد.

آیا با این وحشی که نباید با او همچون یک زندانی رفتار شود، چه باید کرد؟ کلانتر به این امر رضایت داد که اسیر خود را به دانشگاه کالیفرنیا روانه کند.

... ایشی از گذشته ماقبل تاریخ بیرون آمد. به صورت ظاهر پنجاه ساله می‌نمود؛ آیا می‌توانست خود را با تمدن صنعتی قرن بیستم دمساز کند؟

در برابر چیزهای تازه فراوان، هرگز شگفتی و ترس از خود نشان نمی‌داد. بر حسب انحصاری بومیشمرد که پیوسته آن را مراعات می‌کرد، او را از نشان دادن این گونه احساسات باز می‌داشت. پسرعت با شکل زندگی سفیدپوستان خو کرد.

ایشی، خواه بر اثر نجابت ذاتی و خواه به خاطر حقشناسی یا بدین سبب که تصور می‌کرد یادگارهای قوم خویش را جاودانی می‌سازد، به آن اندازه که می‌توانست، در آن کوشید تا آنچه را که می‌داند به نژادشناسان و زبان‌شناسانی که او را طرف پرسش قرار می‌دادند، منتقل کند.

۱ - در ۱۹۶۱، تئودورا کروبر، بیوه آلفرد کروبر مردشناس نامدار آمریکایی، کتاب ایشی در دو جهان (چاپ دانشگاه کالیفرنیا) را منتشر کرد.

شبی از تابستان سال ۱۹۱۱، قصاب شهر کوچکی از کالیفرنیا که با سر و صدای فراوان سگهایش از خواب پریده بود، در نزدیکی خانه خود «مردی وحشی» را دید که سخت به دیوار چسبیده بود و حالش نشان می‌داد که بسیار ترسیده است. کلانتر شهر که خبر شده و آمده بود، دستبند بر دست آن مرد وحشی گذاشت و، برای احتیاط بیشتر، او را در غرفه‌ای از زندان شهر که به دیوانگان خطرناک اختصاص داشت زندانی کرد.

ایشی هندیشمرد (= بومی آمریکایی) بدین گونه و با این تشریفات، تک و تنها و به صورتی دردناک، نخستین گام را به عرصه تمدن آمریکا نهاد.

با کمال تعجب بعدها معلوم شد که ایشی خاطره بدی از این نخستین برخورد با سفیدها در ضمیر خود نگاه نداشته است. زندان به نظر او همچون محل سکونت زیبا و دلپذیری جلوه گر شد و از خوراکی که به او می‌دادند و رفتار پسندیده‌ای که با او می‌کردند سپاسگزار بود... در واقع چشم به راه آن بود که وی را بکشند. از سفیدهایی که همه افراد قبیله او را برانداخته بودند، انتظاری جز این نداشت.

در حدود ۱۸۷۲، که ایشی در آن هنگام می‌بایستی دهساله بوده باشد، قبیله کوچک او به نام «یاهی» از گروه هندیشمردگان یانا، عملاً از نقشه نژادی آمریکا زدوده شد. تنها مثنی از آنان بر جای ماند.

این بازماندگان معدود چنان ترجیح دادند که با یک زندگی شبیه به زندگی جانوران وحشی بسازند و به سفیدپوستان تسلیم نشوند. پیوسته در حرکت بودند و کمال احتیاط را به خرج می‌دادند که هیچ نشانه‌ای از عبور خود از یک ناحیه بر جای نگذارند و تنها از جانورانی که شکار می‌کردند یا گیاهان و میوه‌های خوردنی خوراک خود را تأمین می‌کردند. خستگی و گذشت عمر و بیماریها رفته رفته باج فراری بودن را از آنان می‌گرفت و ناراحتشان می‌کرد.

در ۱۹۰۶ ایشی تنها ماند. در مدت پنج سال به تنهایی در جنگلهای سرزمین خود روزگار می‌گذراند. هنگامی که در حوالی یک دهکده سفیدپوستان گرفتار شد، بر آن تصمیم گرفته بود که به جامعه انسانها باز گردد، حتی اگر بدترین دشمنان وی بوده باشند.

اخباری که در روزنامه‌ها از اسارت یک «وحشی» منتشر شد، توجه استاد آلفرد کروبر را جلب کرد که سراسر عمر خود را به تحقیق درباره

آلفره مترو Alfred Métraux (۱۹۰۲ - ۱۹۶۳)، مردشناس فرانسوی از اصل سوئیس و متخصص در پژوهشهای مربوط به هندیشمردگان (Indians) آمریکای جنوبی بود. به عنوان عضو دفتر نژادشناسی آمریکایی سازمان اسمیتسونی واشنگتن، در تدوین کتاب‌دستی هندیشمردگان آمریکای جنوبی (۱۹۴۶ - ۱۹۵۹) سهم عمده داشت. از ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۲ عهده‌دار مناصبی در سازمان ملل و یونسکو بود. از آثار اوست: نژادشناسی جزیره ایستر (۱۹۴۰)، اساطیر هندیشمردگان توپا و پیلاگا از گران‌کاکو (۱۹۴۶)، و مراسم وودو در هاتیئی (۱۹۵۹).